

تفکیک پیش ارجاعی ها و تبیین رابطه معرفگی با مرجعداری در قرآن کریم (رویکردی تلفیقی از نظریه مرکزیت و نظریه بهینگی)

حسین بازوبندی *

مهین ناز میردهقان **

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲

تاریخ تایید: ۱۳۹۹/۰۶/۲۶

چکیده:

عناصر پیش ارجاعی، و به طور خاص ضمائر، در قرآن کریم، با ظرافت بسیار خاص و پیچیدگی منحصر به فرد تعبیه شده اند. از این رو، تفکیک عناصر پیش ارجاعی یا به عبارتی شناسایی مرجع یک عنصر ارجاعی در قرآن نیاز به ضوابط و اصول ویژه ای دارد. مسلماً، عدم تفکیک صحیح این عناصر، منجر به کژتابی ها و ابهاماتی می شود که به معنا و درک مخاطب از متن قرآن کریم خدشه وارد می سازد. اهمیت این امر زمانی بیشتر معلوم می شود که بین عنصر ارجاعی و مرجع آن به لحاظ ساختاری فاصله ای بوجود آمده باشد و عناصر درگیر در ارجاع به لحاظ معرفگی نیز با یکدیگر تعامل روشنی نداشته باشند. متأسفانه، پژوهش های به انجام رسیده در بررسی های قرآنی، فاقد رویکرد منسجم زبانشناختی در زمینه تبیین رابطه معرفگی با مرجعداری در ارتباط با تفکیک عناصر پیش ارجاعی می باشند و این مسئله علی رغم اهمیت بسیار مورد غفلت پژوهشگران قرار گرفته است. از این رو، پژوهش حاضر، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی با بهره گیری از محدودیت های زبانی معین از تلفیق نظریه های نوین زبانشناختی یعنی نظریه مرکزیت و نظریه بهینگی در زمینه تفکیک پیش ارجاعی ها، به چگونگی تأثیر فاصله ساختاری بوجود آمده بین عنصر پیش ارجاعی و مرجع آن بر نحوه تفکیک عناصر پیش ارجاعی و همچنین تبیین رابطه معرفگی با مرجعداری در قرآن کریم می پردازد.

کلیدواژه‌ها: نظریه بهینگی، نظریه مرکزیت، تفکیک عناصر پیش ارجاعی، مرجعداری، معرفگی

* استادیار گروه زبانشناسی و مطالعات ترجمه، دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان؛ Bazoubandi.h@gmail.com

** دانشیار گروه زبانشناسی، دانشگاه شهید بهشتی تهران؛ mahinnaz.mirdehghan@gmail.com

۱- مقدمه و بیان مسئله

یکی از چالش‌های اساسی برای کاربرد زبان و کاربران زبان ماهیت تفسیر ارجاع است. اگرچه به‌کارگیری کلمات برای ارجاع به افراد یا اشیاء، موضوعی نسبتاً روشن است اما واقعیت این است که انجام این عمل تقریباً ساده ولی توضیح چگونگی انجام آن نسبتاً دشوار است (یول، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۰). ارجاع^۱ به دو طبقه کلی تقسیم می‌شود: ارجاع درونی^۲ و ارجاع بیرونی^۳. ارجاع درونی در داخل متن یافت می‌شود و ضمن کمک به تفسیر آن در انسجام تأثیر می‌گذارد. ارجاع بیرونی خارج از متن و در بافت موقعیتی تفسیر می‌شود و مشتمل است بر پیش-ارجاع^۴ و پس‌ارجاع^۵ (براون و یول، ۱۹۸۳: ۱۹۲). پیش‌ارجاع را می‌توان به عنوان یکی از ابزارهای انسجام توصیف کرد که به یکی از عناصر قبلی (مرجع^۶) برمی‌گردد. به فرایند تعیین مرجع یک عنصر پیش‌ارجاع تفکیک پیش‌ارجاع^۷ گفته می‌شود که بررسی این موضوع می‌تواند درک بهتری از متن در دنبال کردن سیر منطقی بحث و بینش بهتری نسبت به انسجام آن متن در اختیار مخاطب و خواننده قرار دهد.

بررسی این مسئله در مورد متنی مثل قرآن که کلام آن جهان‌شمول، همگانی و الهی است مسلماً از اولویت پژوهشی بالاتری نیز برخوردار خواهد بود. عناصر پیش‌ارجاعی^۸، و به

-
- ¹ reference
 - ² endophora
 - ³ exophora
 - ⁴ anaphora
 - ⁵ cataphora
 - ⁶ antecedent
 - ⁷ Anaphora resolution

^۸ در زبان عربی، مانند بسیاری از زبان‌های دیگر، همه ضمائر، پیش‌ارجاعی محسوب نمی‌شوند، برای مثال، ضمائر اشاری^۹ (Deictic pronouns) از قبیل «أنا»، «أنت» و «نحن» غالباً پیش‌ارجاعی محسوب نمی‌شوند. پیش-ارجاعی‌های ضمیری در عربی شامل ضمائر شخصی سوم شخص (غائب)، ضمائر (یا اسماء) اشاره و ضمائر موصولی می‌شوند.

طور خاص ضمائر، در قرآن کریم، با ظرافت بسیار خاص و پیچیدگی منحصر به فردی تعبیه شده‌اند. از این‌رو، تفکیک عناصر پیش‌ارجاعی یا به عبارتی شناسایی مرجع یک عنصر ارجاعی در قرآن نیاز به ضوابط و اصول ویژه‌ای دارد. در صورت دقت به این مسأله و تفکیک صحیح این عناصر، خواننده درک بهتری از سیر منطقی و انسجام متن خواهد داشت و می‌توان نکات بسیار جالبی از سبک ساختاری آیات استخراج کرد. در عین حال، عدم تفکیک صحیح این عناصر، منجر به کژتابی‌ها و ابهاماتی می‌شود که می‌تواند به معنا و درک مخاطب از متن قرآن کریم خدشه وارد سازد. اهمیت این امر زمانی بیشتر معلوم می‌شود که بین عنصر ارجاعی و مرجع آن به لحاظ ساختاری فاصله‌ای بوجود آمده باشد و عناصر درگیر در ارجاع به لحاظ معرفگی نیز با یکدیگر تعامل خیلی روشنی نداشته باشند.

تا جایی که نگارندگان پژوهش حاضر اطلاع دارند هنوز هیچ مطالعه مجزایی به طور خاص به تبیین رابطه معرفگی با مرجعداری در ارتباط با مسئله تفکیک عناصر پیش‌ارجاعی در متن قرآن کریم نپرداخته است. فلذا، پژوهش حاضر با به خدمت گرفتن انگاره‌های نوین زبان‌شناختی در چارچوب رویکردی تلفیقی از نظریه مرکزیت و بهیئگی^۹، با دنبال کردن دو پرسش عمده ذیل تلاشی است در همین راستا: (۱) فاصله ساختاری بوجود آمده بین عنصر پیش‌ارجاعی و مرجع آن به چه نحوی می‌تواند بر تفکیک عناصر پیش‌ارجاعی تأثیرگذار باشد؟ (۲) چه رابطه‌ای بین معرفگی و مرجعداری وجود دارد؟ در ارتباط با سؤالات مزبور به ترتیب دو فرضیه نیز مطرح می‌شود: (۱) فاصله‌های ساختاری معین با کارکردهای معین در برخی مواقع می‌تواند ما را به طور کلی از رسیدن به تعبیرات صحیح و واقعی به هنگام شناسایی مرجع عناصر پیش‌ارجاعی دور سازند. (۲) معرفگی الزاماً با مرجعداری در تعامل نیست.

⁹ Centering and Optimality Theory (COT)

قادر به توصیف مکفی نیست (فیسجر، ۲۰۰۴). ج) مطالعات بسیار اندک در قالب نظریه محدودیت محور بهینگی که مهم ترین این مطالعات عبارتند از: میتکوف و بلگوئیث (۱۹۹۸)، برزنان^۵ (۲۰۰۱)، بیور^۶ (۲۰۰۴)، مینیور^۷ (۲۰۰۶)، همّامی و همکاران^۸ (۲۰۰۹)، بازوبندی (۱۳۹۰) و میردهقان و بازوبندی (۱۳۹۲).

۳- مبنای نظری پژوهش

در این بخش ابتدا به مقتضای بحث به معرفی مختصر نظریه بهینگی (برای اطلاعات بیشتر، رجوع شود به مک کارتی (۲۰۰۸) و نظریه مرکزیت خواهیم پرداخت و سپس مبنای نظری تلفیقی از این دو نظریه مزبور را جهت استفاده در تحلیل داده-های پژوهش حاضر ارائه خواهیم کرد. لازم به ذکر است که نویسندگان سعی زیادی کرده است که مفاهیم و اصطلاحات نظری مرتبط با بحث را با توجه به محدودیت فضا تا حد امکان به طور مختصر و به گونه‌ای ساده‌سازی شده ارائه دهد که هم مخاطبان خاص حوزه علوم قرآن و حدیث و هم علاقه‌مندان به بحث‌های بین‌رشته‌ای بتوانند بحث را با سهولت بیشتری دنبال کنند، اگرچه ممکن است به چنین غایتی به طور کامل دست نیافته باشد که البته این مسئله به دلیل پیچیدگی مفهومی خاص مبنای نظری تا حدی اجتناب‌ناپذیر است.

۳-۱ نظریه بهینگی

نظریه بهینگی، رویکردی جدید در باب مطالعات زبانی است که به طرز باور نکردنی در مطالعات واج شناسی نافذ و کارآمد نشان داده؛ تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر بعضی از حوزه‌های نحو (برای مثال، انگاره‌های رده‌شناسی صوری) داشته؛ و در سال‌های اخیر راه خود را به سمت و سوی حوزه‌های کاربردشناسی زبان و معنی‌شناسی نیز باز کرده است (برای نمونه، رجوع شود به

این پژوهش به جز مقدمه از پنج بخش دیگر تشکیل شده است: بخش دوم به پیشینه پژوهش، بخش سوم به مبنای نظری، بخش چهارم به روش پژوهش و بخش پنجم به تجزیه و تحلیل داده‌ها با ابزاری معین یعنی تابلوهای بهینگی می‌پردازد و نهایتاً نتایج و پاسخ به پرسش‌های پژوهش نیز در بخش آخر دنبال شده است.

۲. پیشینه پژوهش

تفکیک عناصر ارجاعی تاکنون در مورد متون مختلف و از نگاه-های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته که به طور خاص این مطالعات مشتمل بر سه دسته کلی هستند (به نقل از میردهقان و بازوبندی، ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۵۱): الف) مطالعات بسیار گسترده زبانشناسی رایانشی با استفاده از الگوریتم‌ها و مدل‌های خودکار که مهم‌ترین این مطالعات عبارتند از: وینوگراد^۱ (۱۹۷۲)، میتکوف (۱۹۹۶، ۱۹۹۸، ۲۰۰۲)، چری و برگزما^۲ (۲۰۰۵)، حقیقی و کلین^۳ (۲۰۰۷، ۲۰۱۰)، چارنیاک و الزنر^۴ (۲۰۰۹). مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی این دسته از مطالعات عبارتند از: پایین بودن دقت و صحت مرحله پیش‌پردازش، نبود پیکره‌های برجسب‌گذاری‌شده در دسترس برای پیوندهای ارجاعی، تأثیرگذاری زانرهای مختلف به کار رفته در این تحقیقات بر نتایج حاصله، و خودکار نبودن کامل این نوع الگوریتم‌ها و سامانه‌ها. ب) مطالعات صورت‌گرفته در قالب نظریه مرجع‌گزینی^۴ چامسکی. در نظریه مرجع‌گزینی (چامسکی، ۱۹۸۱)، اگرچه پیش‌بینی‌های اصول سه‌گانه این نظریه اغلب کارآمداند، ولی برای پدیده‌هایی مانند مرجعدارهای با فاصله طولانی، تفاوت میان انواع مرجعدارها نمی‌تواند تبیین و توجیه مناسبی ارائه کنند. به علاوه، این اصول برای زبان‌هایی مانند زبان‌های ویتنامی که عبارت‌های ارجاعی در مقوله حاکم خود مقیداند

⁵ Bresnan

⁶ Beaver

⁷ Mineur

⁸ Hammami et al.

¹ Winograd

² Cherry and Bergsma

³ Haghghi and Klein

⁴ Binding Theory

برای روشن تر بحث، باید موضوع را با توضیح بیشتری دنبال کنیم. دستور نظری بهینگی، همانطور که اشاره شد، سازوکاری است برای برقراری رابطه درونداد-برونداد و جفت کردن هر صورت برونداد با یک صورت درونداد. در تحقق این نقش، دستور زبان، تمایزی را میان دو بخش صوری و ریاضی-گونه با نام‌های «زاینده^۳» و «ارزیاب^۴» برقرار می‌کند (کگر، ۱۹۹۹: ۱۸). بخش زاینده، زایش مجموعه‌ای نامحدود از گزینه-های رقیب را به انجام می‌رساند، که هر یک تحلیلی منطقی محتمل بر درونداد به شمار می‌آید. بخش ارزیاب ضمن بهره-گیری از سلسله مراتب محدودیت‌های زبان، و ارزیابی گزینه-های تولیدشده توسط زاینده، گزینه بهینه را به عنوان برونداد دستوری برمی‌گزیند. این کارکرد دستوری را کیگر (همان: ۱۹) به صورت زیر بازنمایی می‌کند:

❖ دستور زبان در قالب سازوکار دروندادی-بروندادی:

زاینده (درونداد) ← {گزینه ۱، گزینه ۲، ...، گزینه n}

ارزیاب {گزینه ۱، گزینه ۲، ...، گزینه n} ← برونداد

بدین مفهوم که، زاینده نقشی است که با اعمال بر دروندادی خاص به تولید مجموعه گزینه‌های محتمل برونداد، در ارتباط با درونداد مورد نظر، می‌پردازد؛ ارزیاب نقشی است که در صورت اعمال بر مجموعه گزینه‌های برونداد حاصل، گزینه بهینه را از میان آن‌ها برمی‌گزیند. در ایفای این نقش، ارزیاب مجموعه‌ای همگانی از محدودیت‌های خوش ساختی را دربرمی-گیرد که از توالی سلسله مراتبی به صورت زیر برخوردارند («م» معادل محدودیت است):

❖ محدودیت‌ها

بالاتر، (۲۰۰۰). یکی از شیوه‌های ممتاز و ظریف برای به تصویر در آوردن تعامل محدودیت‌های در تعارض با هم، از طریق چارچوب نظریه بهینگی فراهم می‌آید؛ نظریه‌ای که از سوی پرینس و اسمولنسکی (۱۹۹۳/۲۰۰۴) ابتدا در واج‌شناسی مطرح شد و سپس همانطور که اشاره شد به اکثر حوزه‌های زبانی راه یافت.

در نظریه بهینگی، دستور متشکل از مجموعه‌ای از محدودیت‌های خوش ساخت است که به طور همزمان به بازنمایی‌های ساختاری اعمال می‌شوند. نکته بسیار مهم این است که این محدودیت‌ها نرم یا قابل تخطی هستند. زیر مجموعه قابل ملاحظه‌ای از این محدودیت‌ها در همه زبان‌ها مشترک است و بخشی از دستور همگانی^۱ ما را تشکیل می‌دهد. زبان‌های مختلف این محدودیت‌ها را در ساختارهای سلسله مراتبی زبان-ویژه به شیوه‌های مختلف مرتبه‌بندی می‌کنند به طوری که محدودیت‌های مرتبه بالاتر بر محدودیت‌های مرتبه-های بعدی (پایین‌تر) تفوق کامل دارند. نظریه بهینگی، سازوکاری برای برقراری رابطه درونداد-برونداد و جفت کردن هر صورت برونداد با یک صورت درونداد به شمار می‌آید (کگر^۲، ۱۹۹۹: ۱۸). دروندادها ساختارهای نحوی خوش ساختی هستند که با تعبیرات احتمالی بی‌شماری در تعامل هستند؛ در نهایت امر، شنونده به بهینه‌ترین و هماهنگ‌ترین این تعبیرات به عنوان تعبیر صحیح درونداد نحوی خواهد رسید. برونداد برای صورت زیرساختی، گزینه‌ای است که محدودیت‌ها را به بهترین شیوه ممکن اقلع کند و این گزینه برای ما حکم گزینه برنده یا بهینه را ایفا خواهد کرد. روی هم رفته، ترکیب در نظریه بهینگی از طریق مرتبه‌بندی محدودیت‌ها و با ایجاد رقابت میان گزینه‌ها انجام می‌گیرد و اولویت کامل به معیار یا محدودیتی با بالاترین مرتبه داده می‌شود. (میردهقان، ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۹۱).

³ generator

⁴ evaluator

¹ Universal Grammar

² Kager

م ۱ < م ۲ < ... < م n

از طریق جایگاه نسبی مرجع آن در پاره‌گفتار قبل مقید می‌شود. به طور کلی، نظریه مرکزیت پیش‌بینی می‌کند که ضمیر وقتی که با فاعل پاره‌گفتار قبلی هم‌مرجع باشد انسجام و پیوستگی را افزایش خواهد داد و اینکه یک ضمیر منفرد برای بهینه‌سازی انسجام، جایگاهی کافی و بسنده است.

لازم است در اینجا برای روشن‌تر شدن بحث، کمی موضوع را بیشتر توضیح دهیم. وقتی گفتمان‌ها تولید می‌شوند، آن‌ها برای ارجاع به یک شیء یا شخص خاص به طور تکراری از واژه مشابهی استفاده نمی‌کنند. شخصیتی ممکن است در ابتدا با عنوان «موسی» معرفی شود، و در جمله بعد با ضمیر غایب «سه» و بعداً در گفتمان به عنوان «رسول الله» به آن ارجاع داده شود (برای نمونه، رجوع شود به: صف/۵). برای حفظ انسجام گفتمان، دریافت‌کننده باید به این نکته پی‌برد که هر سه این عناصر به شخص مشابهی دلالت می‌کنند. یکی از عواملی که بر درک عناصر ارجاعی تأثیر می‌گذارد طبیعت اطلاعاتی است که در حال حاضر در حافظه فعال است و در پیش‌زمینه گفتمان قرار دارد.

تفکیک واقعی عناصر ارجاعی در سال‌های اخیر به کانون مطالعه معنی‌شناسان صوری بدل شده است (بیور، ۲۰۰۴). در واقع، این که مرجع مورد نظر گوینده را برای عنصر مرجعداری که به کار برده است (ردیابی و) انتخاب کنیم، مسئله‌ای بسیار جالب‌توجه است. این موضوع علاوه بر معناشناسان، کانون توجه روان‌شناسان زبان را نیز به خود معطوف کرده و نظریه مرکزیت (گروسز و دیگران، ۱۹۸۳، ۱۹۹۵) یک نمونه بارز در این حوزه محسوب می‌شود. این نظریه دو چیز عمده را به ما ارائه می‌دهد: برجسته کردن نقش مبتدا^۲ یا مرکز (توجه)^۳ در تفکیک عناصر ارجاعی، و همچنین تحلیل پیوستگی در یک

نماد (<) مفهوم «اشراف» را متضمن می‌شود: م ۱ از اشراف و تقدم بر م ۲ برخوردار است، که به سهم خود بر م n مشرف است. هرچند مجموعه محدودیت‌ها جهانی‌اند، ولی هر زبانی مرتبه‌بندی خاص خود از محدودیت‌ها را مظاهر می‌سازد (میردهقان، ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۹۱).

زمانی که به تکالیف خاصی از قبیل تفکیک ضمائر، تشخیص ساختار اطلاعات، انتخاب بین خوانش‌های مختلف از یک عبارت و غیره نظر می‌افکنیم، این نکته آشکار می‌گردد که اکثر راه‌حل‌های پیشنهادی برای این مسائل به پیش فرض‌ها و روش‌های اکتشافی بستگی دارند. ناگفته پیداست اگر بتوانیم همه‌ی این پدیده‌ها را به مجموعه کوچکی از محدودیت‌های نظری بهینگی تقلیل دهیم، به لحاظ نظری و توصیفی سود و منفعت بزرگی برده‌ایم. این کار علاوه بر ساده‌سازی و یکپارچه‌کردن کاربردشناسی زبان، میدان دید و بصیرت بیشتری برای روان‌شناسی بخش کاربردشناختی دستور فراهم خواهد آورد. (زیوات، ۲۰۰۶: ۴۷-۵۱؛ زیوات، ۲۰۰۷). لازم به ذکر است که مطالعات صورت‌گرفته در چارچوب نظریه بهینگی هنوز دامنه گسترده‌ای در زمینه عناصر ارجاعی پیدا نکرده است.

۳-۲ نظریه مرکزیت

نظریه مرکزیت گروسز، جوشی، و وینشتاین^۱ (۱۹۸۳/۱۹۹۵) انگاره‌ای صریح و بسیار شناخته‌شده است که موضوع آن رسیدگی به رابطه میان عناصر ارجاعی، ساختار پاره‌گفتار، و انسجام و پیوستگی است. این انگاره در بررسی‌های روان‌شناختی زبان پیرامون درک گفتمان و همچنین انگاره‌های تفکیک ضمائر به کار بسته شده است. طبق این نظریه، پیوستگی و انسجامی که با به‌کارگیری یک عنصر ارجاعی در تعامل است

² topic

³ center (of attention)

¹ Grosz, Joshi, & Weinstein

متن با تعریف گذارهای^۱ گوناگون (یا انتقال از یک حالت به حالت دیگر) که بین گروه‌ها رخ می‌دهد.

در مورد نکته اول، توضیح اینکه، مبتدای یک گفتمان چیز یا شخصی است که مورد بحث است، و مرکز توجه محسوب می‌شود، و درست مانند یک گوینده مشهور فقط وقتی معرفی می‌شود که وارد صحنه شود. مرکز گفتمان به طرزی آشکار از چنان توجهی برخوردار است که نیاز نیست دوباره و دوباره در گفتمان مورد تأکید قرار گیرد. در عوض، به این مرکز با ضمیر اشاره می‌شود. در واقع ضمیر یک مقوله نحوی است که به طور معمول مرجع پیش فرض^۲ را اتخاذ می‌کند. در نظریه مرکزیت به این مرجع پیش فرض «مرکز ارجح»^۳ گفته می‌شود. این مرجع ارجح بواسطه حالت نامشخص موضوعات جمله پیشین تعریف می‌شود. به بیان ساده‌تر، فاعل، مستقیم‌ترین موضوع، و از این رو برجسته‌ترین، و ارجح‌ترین مرکز محسوب می‌شود.

قبل از صحبت درباره گذارها یا انتقال از حالت به حالتی دیگر در نظریه مرکزیت ذکر این نکته ضروری است که وقتی انتقال بین دو جمله رخ می‌دهد، دو مرکز در تعامل با هم هستند: یکی عنصر مرجعدار که مبتدای جمله حاضر را بازنمایی می‌کند که موسوم به مرکز عقب‌نگر^۴ است و دیگری مرکز ارجح جمله پیشین که محتمل‌ترین مرجع این عنصر مرجعدار محسوب می‌شود. برای نمونه، در مثال زیر این دو مرکز به خوبی نشان داده شده‌اند (ضمیر «هو» در «جَمَعَ» و «أَتَى» همان مرکز عقب‌نگر و «فرعون» در واقع مرکز ارجح جمله پیشین می‌باشد که محتمل‌ترین مرجع عنصر مرجعدار (ضمیر «هو») است):

«فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى.»

بر این اساس، در نظریه مرکزیت به چهار نوع گذار می‌توان قائل بود: ادامه^۵ (اگر مرکز ارجح جمله پیشین به عنوان مرکز عقب‌نگر جمله فعلی نمود پیدا کند، ما با حالت ادامه روبرویم)، ابقا^۶ (اگر مرکز ارجح جمله پیشین به جایگاهی غیر-مستقیم‌تر تنزل مرتبه پیدا کند، و به عنوان مرکز عقب‌نگر جمله فعلی نمود پیدا نکند، آنگاه باید شاهد/بقا باشیم)، تغییر نرم (اگر مرکز دیگری به جز مرکز ارجح- برای مثال مفعول مستقیم- به عنوان مرکز عقب‌نگر نمود پیدا کند، ما با نوعی تغییر نرم مواجهیم)، تغییر شدید (حالتی که در آن مرکز ارجح جمله قبل به عنوان مرکز عقب‌نگر نمود پیدا نمی‌کند و مرکز عقب‌نگر در غیرمستقیم‌ترین جایگاه قرار ندارد) (مینور، ۲۰۰۶: ۵). در واقع، هر یک از این حالات گذار به عنوان یک محدودیت قابل تعارض با دیگر حالت‌ها می‌تواند عمل کند که شانس برنده شدن به عنوان نامزد احتمالی مرجع عنصر مرجعدار را می‌تواند از آن خود کند. به طور کلی، نحوه انتخاب بهترین احتمال مرجع یک عنصر پیش‌ارجاعی یا مرجعدار، با به‌کارگیری مرتبه‌بندی زیر در قبالات انواع گذارها صورت می‌پذیرد. در اینجا نشانه (<)، همانطور که قبلاً اشاره شد، به معنای اشراف یا فرامرتبگی یک مشخصه نسبت به دیگری است (بیور، ۲۰۰۴: ۵۵):

ادامه < ابقا < تغییر نرم < تغییر شدید

نظریه مرکزیت که خود یکی از مدل‌های خودکار در تفکیک ضمائر محسوب می‌شود به دلیل چالش‌هایی از قبیل عدم توافق در مورد مفهوم و هویت مرکز، محدود بودن دامنه جستجو برای مرجع‌ها فقط به یک پاره‌گفتار قبلی، تعریف‌های متفاوت از پاره‌گفتار و استفاده از مفاهیمی چون برجستگی، و تمرکز روی فقط یک بعد از عوامل تعیین‌کننده تفکیک عناصر ارجاعی یعنی پیوستگی به تنهایی قادر نیست موفقیت

¹ transitions

² default antecedent

³ PC= C_p: preferred center

⁴ BC= C_b: backward-looking center

⁵ continue

⁶ retain

چشمگیری در تفکیک پیش‌ارجاعی‌ها به دست آورد (برای نمونه، رجوع شود به کهلر، ۱۹۹۷).

۳-۳ چهارچوب نظری تلفیقی از مرکزیت و بهینگی

با توجه به چالش‌های پیش روی هر دو نظریه مزبور، برای رسیدن به نتایج مطلوب‌تر، مبنای نظری پژوهش حاضر تلفیقی است از مفاهیم کلیدی محدودیت‌های نظریه مرکزیت گروسز و همکاران (۱۹۹۵/۱۹۸۳)، و محدودیت‌های نظریه بهینگی از کار بیور (۲۰۰۴) و مینیور (۲۰۰۶) که البته به دلیل ملاحظاتی و با توجه به شواهد زبانی موجود در مورد زبان عربی (اعم از جملات اسمیه و فعلیه و ترتیب واژه) با کمی جرح و تعدیل در متن قرآن به کار بسته می‌شوند.^۱ سه محدودیت پیوستگی، همترازی و ضمیری‌شدگی-مرکز ارجح که اساس نظریه مرکزیت (گروسز و همکاران، ۱۹۹۵/۱۹۸۳) را تشکیل می‌دهد، طبق تعاریف ذیل، بخشی از چهارچوب نظری پژوهش را تشکیل می‌دهد (نقل از بیور: ۲۰۰۴: ۱۴-۱۸):

- پیوستگی^۱: مرکز ارجح جمله فعلی، مرکز ارجح جمله پیش است.
- همترازی^۲: مبتدا در جایگاه فاعلی قرار دارد (منظور ما از مبتدا همان مرکز ارجح جمله فعلی است نه چیز دیگری).
- ضمیری‌شدگی-مرکز ارجح^۳: مرکز ارجح ضمیری‌شده است.

در واقع کار مهمی که بیور (۲۰۰۴) انجام داده است این است که نظریه مرکزیت را در چهارچوب نظریه بهینگی از نو

^۱ به رسم امانت لازم است در اینجا حتماً قید شود که مبنای نظری این پژوهش و نحوه مرتبه‌بندی محدودیت‌ها همسو و برگرفته از میردهقان و بازوبندی (۱۳۹۲) است.

^۲ Cohere
^۳ Align
^۴ Pro-top:

تعریف کرده است، و همچنین چیزی که نظریه مرکزیت از آن به عنوان مرکز (چه عقب‌نگر چه ارجح) یاد می‌کند را با نظامی از محدودیت‌های نرم یا تخطی‌پذیر با محوریت مفهومی به نام «مبتدا» جایگزین کرده است. شق دوم چارچوب تلفیقی پژوهش حاضر، از محدودیت‌های مطابقت و انفصال از بیور (۲۰۰۴: ۱۴)، و محدودیت‌های معرفگی، دسترس‌پذیری، پل‌ها قابل فهم-اند، و اقتصاد ارجاعی از مینیور (۲۰۰۶: ۹-۱۲) اقتباس شده است:

- مطابقت: عبارات‌های مرجع‌دار با مرجع خود از لحاظ شمار و جنسیت مطابقت می‌کنند.
- انفصال^۵: موضوع‌های مشترک یک محمول از هم مجزا هستند.
- معرفگی: هر گروه اسمی معین به یک مرجع منحصر به فرد اشاره می‌کند.
- دسترس‌پذیری^۶: مرجع‌ها باید در دسترس باشند.
- پل‌ها قابل فهم‌اند.^۷
- اقتصاد ارجاعی^۸: از عبارات ارجاعی اجتناب کنید << از ضمائر اجتناب کنید >> از عناصر انعکاسی اجتناب کنید (یعنی، انعکاسی‌ها اقتصادی‌تر از ضمائر، و ضمائر اقتصادی‌تر از عبارات ارجاعی هستند).

نکته جالب در مورد چهارچوب نظری پژوهش این است که ما همانطور که مینیور (همان: ۱۴) نیز خاطر نشان می‌کند، ممکن است که درست به اصول و محدودیت‌ها رسیده باشیم، ولی مرتبه‌بندی، مهمترین و پیچیده‌ترین بخش سامانه بهینگی است. شاید دلیلش هم این واقعیت باشد که شواهد (روانشناختی) زبانی اندکی برای برانگیختن مرتبه‌بندی وجود

^۵ Disjoint:

^۶ Accessible

^۷ Bridges are understood.

^۸ Refrential economy

دارد؛ در واقع این مرتبه‌بندی عمدتاً یک مسئله آزمون و خطاست.

محدودیت‌هایی که ما برای تحلیل خود به کار خواهیم بست به صورت زیر مرتبه‌بندی می‌شوند^۱:

مطابقت < انفصال > دسترس‌پذیری < ضمیری‌شدگی-مرکز
ارجح < معرفگی < پل‌ها قابل فهم‌اند < پیوستگی < همترازی <
اقتصاد ارجاعی

در جایی که هم‌نمایه کردن دو عنصر با یکدیگر (حین تفکیک عناصر ارجاعی) به تناقض آشکاری منجر شود، آنگاه محدودیت اجتناب از تناقض بالاتر از محدودیت مطابقت قرار می‌گیرد. از آنجا که خواننده بحث، در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها، با نحوه کارکرد این سازوکار نظری در قالب نمونه‌های متعدد به خوبی آشنا خواهد شد، در اینجا از آوردن مثال اجتناب می‌کنیم.

۴- روش پژوهش

در این پژوهش با استفاده از روشی توصیفی-تحلیلی، و با توجه به اهداف مورد نظر پژوهش، بررسی تفکیک پیش‌ارجاعی‌ها (ضمایر شخصی غائب و ضمایر موصولی) را صرفاً به چند نمونه خاص که در آن‌ها بین عنصر پیش‌ارجاعی و مرجع آن فاصله‌ای ساختاری ایجاد شده، و همچنین نمونه‌هایی معین برای تعیین رابطه بین معرفگی و مرجع‌داری محدود کرده‌ایم. این نمونه‌ها به نحوی گزینش شده‌اند که ضمن سنجش مناسب قابلیت چارچوب نظری مقاله، می‌توان نتایج حاصل از آن را به موارد مشابه در قرآن تعمیم و به سؤالات مطرح در بخش مقدمه پاسخ

مناسبی داد. برای چنین کاری، تجزیه و تحلیل داده‌های پیکره مورد نظر، در قالب ابزار تابلوهای بهینگی مورد بررسی قرار گرفت؛ توضیحات و بحث کافی ذیل هر یک از تابلوها صورت گرفت و به مشکلات و چالش‌های موجود در روند تحلیل نیز اشاره شده است.

۵- تجزیه و تحلیل داده‌ها و بحث و بررسی

در این بخش با تفکیک عناصر پیش‌ارجاعی موجود در برخی از نمونه‌های خاص از آیات قرآن کریم به تبیین رابطه معرفگی با مرجع‌داری بر مبنای چارچوب نظری پژوهش می‌پردازیم. ابتدا ذکر توضیحاتی در مورد تجزیه و تحلیل داده‌ها لازم به نظر می‌رسد. در نظریه بهینگی، شمار واقعی گزینه‌های پرونداد معمولاً بی‌نهایت فرض می‌شوند، ولی فقط گزینه‌های مربوط در تحلیل ارائه می‌شوند. به علاوه، در این پژوهش، در تابلوهای مورد استفاده برای تحلیل داده‌ها (بسته به هدف ما و نوع عناصر پیش‌ارجاعی) تنها محدودیت‌های مربوط و متناسب به همان نمونه اعمال می‌شود.

در تابلوهای زیر تمام عناصری که به نحوی می‌توانند مرجع‌دار قلمداد شوند در گزینه‌های درونداد یا همان آیات قرآنی نمایه‌گذاری می‌شوند. جهت تسهیل بحث، ترجمه آیات از ترجمه استاد فولادوند در زیر هر آیه ذکر شده است. در تابلوهای ارائه‌شده در این پژوهش، نشانه (=) در حالت کلی به معنای هم‌مرجعیت عناصر با یکدیگر است. نشانه (≠) به معنای عدم ارجاع دو عنصر دخیل نسبت به یکدیگر، و نشانه (⊆) به معنای «عضوی نیست از مجموعه ...» ایفای نقش می‌کنند. علامت (⊄) به معنای گزینه بهینه، نشانه (*) به معنای تخطی و نشانه (!*) دال بر تخطی از محدودیت فرامته‌تر (تخطی مهلک) است. همچنین علامت (<) نیز همانطور که قبلاً نیز اشاره شد به معنای اشراف و فرامرتبگی است.

نمونه اول:

^۱ به دلیل محدودیت جا، در این مقال مختصر، ذکر دلایل و ملاحظات صورت‌گرفته جهت تعدیل و مرتبه‌بندی محدودیت‌ها برای سازگاری با تحلیل حاضر میسر نیست (برای اطلاع در این زمینه و همچنین ملاحظه مثال‌های گوناگون، رجوع شود به بازوبندی، ۱۳۹۰: فصل دوم).

«...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...» (نساء/۱۰۰)

و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست.

هدف ما در این نمونه به طور خاص، مشخص کردن مرجع ضمیر «ه» در «یُدْرِكُهُ» است و در مورد تفکیک بقیه ضمایر صرفاً به توضیحاتی بسنده می‌کنیم. در اینجا با چهار ضمیر «ه» روبرو هستیم که مشخصاً اولی به «من» برمی‌گردد چون مرجع دیگری قبل از آن وجود ندارد. دومی به خاطر حرف عطفی که بین لفظ جلاله «الله» و «رسول» واقع شده است و همچنین به این دلیل که مطابقت آن با «من» باعث تناقض می-

شود، مسلماً به لفظ جلاله «الله» ارجاع دارد. شرایط ضمیر چهارم نیز منوط به تفکیک ضمیر «ه» در «یُدْرِكُهُ» خواهد بود. دلیل تخطی گزینه‌های ۲ و ۳ از محدودیت اجتناب از دلیل اصلی و عمده به فاصله ساختاری بوجود آمده بین بند اول جمله شرطی و جواب شرط مربوط می‌شود. همان‌طور که مشاهده می‌کنید خود این فاصله به دو دلیل عمده بوجود آمده است: ظهور حرف عطف «ثم» و وجود حال منصوب «مهاجراً». بر این اساس، دسترس‌پذیری ضمیر مورد نظر ما به مرجع بالقوه خود با مانع مواجه شود، و به اشتباه گزینه چهارم هم بهینه شناخته می‌شود.

در واقع چارچوب نظری ما هیچ‌تدبیری برای چنین شرایطی نیندیشیده است. با این حال، اگر این فاصله بوجود نیامده بود تحلیل به مشکل بر نمی‌خورد.

تابلوی ۱: شناسایی مرجع ضمیر متصل مفعولی در حضور حال منصوب و جمله عاطفه

همترازی	پیوستگی	معرفگی	ضمیری-شدگی-مرکز ارجح	دسترس-پذیری	انفصال	مطابقت	اجتناب از تناقض	مَنْ ۱ يَخْرُجُ هُوَ مُسْتَرْتَرًا ۲ مِنْ بَيْتِهِ ۳ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ ۴ وَ رَسُولِهِ ۵ ثُمَّ يُدْرِكُهُ ۶ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ ۷ عَلَى اللَّهِ
*	*							۶=۱ ☞
							!	۶=۳
							!	۶=۴
*	*							۶=۵ ☞

«...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (احزاب/۷۱)
«...و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.»

برای مثال در آیه ۷۱ سوره احزاب که به گونه‌ای تقریباً ساختار ساده‌شده نمونه بالا محسوب می‌شود، چارچوب نظری با مشکلی روبرو نمی‌شود:

تابلوی ۲. شناسایی مرجع ضمیر منفصل مرفوعی در بند جواب شرط

همترازی	پیوستگی	معرفگی	ضمیری - شدگی - مرکز ارجح	دسترس - پذیری	انفصال	مطابقت	اجتناب از تناقض	مَنْ ۱ يُطِيعُ «هُوَ مُسْتَرْتَبٌ» اللَّهُ ۲ وَ رَسُولِهِ ۴ فَقَدْ فَازَ «هُوَ مُسْتَرْتَبٌ» فَوْزًا عَظِيمًا
								۵=۱
*	*						!	۵=۳
*	*							۵=۴

«و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد (ص) نازل آمده گرویده‌اند» [که] آن خود حق [و] از جانب پروردگارشان است - [خدا نیز] بدی‌هایشان را زدود و حال [و روز] شان را بهبود بخشید».

در اینکه نمایه‌های ۲، ۳، ۴ در تابلوی ۳ به اسم موصول (نمایه ۱) برمی‌گردد شکی نیست، به همین دلیل نیازی به استفاده از تابلوی بهینگی برای تفکیک این ضمائر احساس نمی‌شود. همچنین از آنجا که تنها مرجع قابل قبول برای ضمیر مستتر «هو» به عنوان نایب فاعل «نزل»، اسم موصول عام «ما» محسوب می‌شود، لذا فقط به تفکیک عناصر ارجاعی ادامه آیه می‌پردازیم. گزینه‌های ۲ و ۵ در عین تخطی از محدودیت پیوستگی و همترازی به عنوان گزینه بهینه معرفی می‌شوند. به جرأت می‌توان گفت که چنین نتیجه‌ای طبق ساختار جمله صله در زبان عربی نادرست است. توضیح مطلب اینکه، اصولاً در زبان عربی اولین جمله‌ای که مستقیماً بعد از اسم‌های قرار دارد و به موصول بر می‌گردد، و ممکن است بارز یا مستتر باشد. ضمیری که به عنوان رابط بین موصول خاص و صله قرار می‌گیرد باید از لحاظ شخص و جنس با موصول مطابقت کند.

البته عوامل دیگری هم در شناسایی مرجع ضمیر در تابلوی ۲ نقش دارند، از جمله هماهنگی مبتدا و فاعل در بند ساختار شرطی و غیر مستقیم بودن جایگاه مفعول فعل شرط نسبت به فاعل جواب شرط. گزینه ۲ را به همین واسطه هم می‌توانیم از دور رقابت خارج سازیم. اما در حالت کلی می‌توان به این مسئله اذعان داشت که در غیاب هرگونه تناقض در هم - نمایه کردن عناصر ارجاعی یک ساختار، اگر محدودیت پیوستگی و همترازی به واسطه هماهنگی (بهتر است بگوییم یکی بودن) مبتدا و فاعل فعل شرط و جواب شرط مورد تخطی گزینه‌های احتمالی ما واقع نشوند، آنگاه چارچوب نظری ما از درصد موفقیت بسیار بالایی برخوردار خواهد بود.

نمونه دوم:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ» (محمد/۲)

موصول (چه عام، چه خاص) می‌آید، جمله صله نامیده می‌شود و محلی از اعراب ندارد، برای مثال: «الشجاع هو الذي يقول الحق». همچنین عائد یا رابط ضمیری است که در جمله صله

تابلوی ۳: تفکیک پیش‌ارجاعی‌ها در جمله حالیه

همترازی	پیوستگی	معرفگی	دسترس - پذیری	انفصال	مطابقت	و الَّذِينَ ۱ آمَنُوا ۲ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۳ وَ آمَنُوا ۴ بِمَا نُزِّلَ «هُوَ مُسْتَرْتَبٌ» عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ۷ وَ هُوَ الْحَقُّ ۹ مِنْ رَبِّهِمْ ۱۱ كَفَّرَ «هُوَ مُسْتَرْتَبٌ» ۱۲ عَنْهُمْ ۱۳ سَيِّئَاتِهِمْ ۱۴
---------	---------	--------	------------------	--------	--------	--

					!	۸، ۹=۳؛ ۱۱=۱
*	*					۸، ۹=۵؛ ۱۱=۱ ☞
					!	۸، ۹=۵؛ ۱۱=۳
					!	۸، ۹=۱۱=۵
*	*					۸، ۹=۷؛ ۱۱=۱ ☞
					!	۸، ۹=۷؛ ۱۱=۳
					!	۸، ۹=۷؛ ۱۱=۵
*	*	*	*			۸، ۹ ∉ {۳، ۵، ۷} ۱۱=۱
					!	۸، ۹ ∉ {۳، ۵، ۷} ۱۱=۳
*	*	*	*			۸، ۹ ∉ {۳، ۵، ۷} ۱۱=۵

«كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» در محلّ رفع به عنوان خبرِ «الَّذِينَ آمَنُوا» قرار گرفته است (توجه داشته باشید که علامت وقف «^ل» بدلیل عدم گسستگی مبتدا و خبر از یکدیگر تعبیه شده است). از این توضیحات می‌توان به این نتیجه رسید که تنها تعبیر واقعی و صحیحی که باید به عنوان گزینه بهینه انتخاب شود گزینه ۲ است، و توجیهی برای بهینه شناختن گزینه ۵ وجود ندارد. مشکلی که چارچوب نظری پژوهش حاضر در تحلیل کنونی با آن روبروست عدم تمهیدات لازم برای تفکیک عناصر ارجاعی در مواجهه با فاصله ساختاری ایجاد شده بین مبتدا و خبر جمله است.

در ادامه آیه با شرایط ویژه‌ای روبرو هستیم (در تابلوی ۴ همان‌طور که مشاهده می‌کنید تنها گزینه‌های احتمالی مربوط ذکر شده‌اند). نمایه‌های ۱۳ و ۱۴ نسبت به یکدیگر از هم-مرجعیت و همترازی کامل برخوردارند و هر دو، مفعول فعلِ «كَفَّرَ» و معادل هم محسوب می‌شوند، لذا فقط نمایه ۱۳ در تابلوی تفکیک آمده است. دو گزینه اول به این دلیل از

اما برای ضمیری که در صله به عنوان رابط به موصول مشترک برمی‌گردد، این شرایط وجود ندارد، و برای آن دو وجه جایز می‌باشد: (۱) اگر لفظ را در نظر بگیریم که در این صورت مفرد و مذکر می‌آید. (۲) اگر معنا را در نظر بگیریم که در این صورت از نظر شخص و جنس با موصول مطابقت می‌کند. (از این دو وجه استفاده می‌شود که) اگر در صله موصول مشترک دو رابط وجود داشته باشد، در اولی لفظ و در دومی معنا را در نظر می‌گیریم. برای مثال در سخن خدای متعال «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (بقره: ۸) رابط اول ضمیر مستتر در «يقول» می‌باشد که در مطابقت با موصول لفظ موصول را در نظر گرفته است، رابط دومی ضمیر «هم» می‌باشد که در مطابقت با موصول معنای موصول در نظر گرفته شده است (غلابینی، ۱۹۷۳: ۱۳۸). با توضیحات ارائه شده، اکنون بهتر می‌توان ساختار آیه مورد بحث را بررسی کرد.

«او» در اینجا حالیه یا اعتراضیه است، و جمله: «هو الحقّ...» در محلّ نصب حال از نائب فاعل می‌باشد، و جمله

اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۷۱۴). محدودیت‌گزینشی فعل «کفر» مانع از این می‌شود که عنصری با مشخصه غیرجاندار (اسم موصول «ما») از مفعولی جاندار بدی‌ها را بزدايد یا بر گناهان ایشان پرده بپوشاند.

محدودیت اجتناب از تناقض تخطی کرده‌اند که اسم موصولی که برای عاقل (انسان) به کار برده می‌شود معمولاً «من» است نه «ما». اما از کجا بفهمیم که ضمیر «هو» به انسان برمی‌گردد؟ پاسخ این سؤال کاملاً روشن است: ریشه فعل مذکور از «کفر» است که در لغت به معنای «ستر الشیء» آمده است (راغب

تابلوی ۴: تفکیک پیش‌ارجاعی‌ها با توجه به فاصله ایجاد شده بین فعل شرط و جواب شرط

اجتناب از تناقض	مطابقت	انفصال	دسترس-پذیری	معرفگی	پیوستگی	همترازی
و الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۚ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ «هُوَ مُسْتَرْتَبٌ» عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ۖ وَهُوَ الْحَقُّ ۙ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ كَفَرَ «هُوَ مُسْتَرْتَبٌ» عَنْهُمْ ۙ سَيَاتُهُمْ ۙ ۱۲	!					
	!					
	!					
	!					
					**	*
	*					
					**	**
	*					

اما نکته‌ای ظریف هم در مورد نمونه مورد بحث وجود دارد و آن اینکه، ما برای دسترسی به مرجع ضمیر «هو» مستتر در فعل «کفر» در عمل محدود به حال از نایب فاعل یعنی بند «وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» هستیم. به عبارت دیگر، مرجع این ضمیر فقط در جمله حالیه پیدا می‌شود نه در بندهای دیگر. اما همان‌طور که می‌دانید، حال را طبق قاعده کلی می‌توان حذف کرد بدون اینکه در ساختار خللی وارد شود. حال تصور کنید، اگر حال را کنار بگذاریم مرجع ضمیر «هو» مستتر در فعل «کفر» را چگونه باید تعیین می‌کردیم؟ لذا خواننده به خوبی ملاحظه می‌فرماید که تعبیرات قرآنی با چه ظرافتی همراه هستند که در

آنچه باعث تخطی دو گزینه ۳ و ۴ از محدودیت اجتناب از تناقض می‌شود نیز مربوط به محدودیت‌های گزینشی فعل مذکور است. مشاهده می‌کنید که محدودیت‌های گزینشی در این نمونه در رفع تناقض‌های معنایی راهگشا و کمک‌کار هستند، و بدون بهره‌گیری از این ابزار، باید در تابلوی بالا گزینه ۳ را هم به عنوان بهینه تفکیک می‌کردیم (گزینه‌های ۱، ۲ و ۴ در صورت نبود محدودیت اجتناب از تناقض بواسطه حضور محدودیت مطابقت از دور رقابت خارج می‌شدند). گزینه ۷ شرایطی مشابه گزینه ۵ دارد ولی تخطی از محدودیت همترازی مانع از انتخاب این گزینه به عنوان بهینه شده است.

مقابل هرگونه دخل و تصرف، ویژگی بازدارندگی از خود نشان می‌دهند.

نمونه سوم:

«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»
(زخرف/۳۶).

«و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد».

چون تمرکز ما در این نمونه روی رابطه بین معرفگی و مرجع‌داری معطوف است، فلذا، فقط به شناسایی مرجع عناصر ارجاعی جمله «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» می‌پردازیم (در تابلوی ۵ تنها محدودیت‌ها و گزینه‌های برون‌داد مربوط و به تعبیری محتمل-ترین برون‌دادها به نمایش در آمده و از نمایه‌گذاری ضمائر مستتر «هو» در «يَعْشُ» و «نحن» در «نُقِضْ» به دلیل آشفتگی متنی پرهیز شده است؛ «نحن» اصلاً پیش‌ارجاعی نیست و عدم نمایه‌گذاری «هو» در اینجا تأثیری در نتیجه تحلیل ندارد، چون در حالت کلی ضمیر نمی‌تواند به ضمیر ارجاع داده شود).

تابلوی ۵: شناسایی مرجع ضمیر ملکی و ضمیر منفصل مرفوعی در ساختار شرطی

همترازی	پیوستگی	معرفگی	دسترس-پذیری	انفصال	مطابقت	اجتناب از تناقض	وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ
		*				!	۵=۱، ۶=۲
		*					۵=۱، ۶=۴
				*			۵=۱=۶
	*					!	۵=۲، ۶=۱
*	*	*		*			۵=۲=۶
*	*	*					۵=۲، ۶=۴
	*	*					۵=۴، ۶=۱
*	*	**					۵=۴، ۶=۲
*	*	**		*			۵=۶=۴
*	*	**	*				۵، ۶، {۴، ۲، ۱}

چون باعث ابهام‌زدایی از ضمیر می‌شود و گزینه کاربردی نخواهد داشت. اما در اینجا مشاهده می‌شود که «شیطاناً» (نکره) با ضمیر «ه» (معرفه) هم‌نمایه شده است.

دقت کنید که اگر ما مفهوم تخطی‌پذیری محدودیت را در اختیار نداشتیم ناگزیر باید برای تبیین مسئله مذکور دست

همان‌طور که قبلاً گفته شد، خود ضمیر نمی‌تواند به عنوان مرجع یک عنصر پیش‌ارجاعی قرار گیرد چونکه ارجاع به مثل خود داده می‌شود، که در مشخص و معلوم بودن ضمیر برای ما هیچ نقشی را ایفا نخواهد کرد. همین موضوع باعث محدود شدن تعداد برون‌دادها در تابلوی بالا شده است. گزینه ۲ فقط با تخطی از محدودیت معرفگی به عنوان گزینه بهینه شناخته می‌شود. عموماً، اصل در مرجع ضمیر این است که معرفه باشد،

به توجیهاتی از این دست می‌زدیم: برای مثال تعبیراتی که گاهاً در مورد نکره موصوفه به کار می‌رود یا اینکه (در شرایطی مانند آنچه ما ذکر نمودیم) گفته می‌شود ضمیر، معرفه در لفظ و نکره در معناست، یا اینکه نکره جنس، افاده معرفه می‌کند. حتی اگر «شیطاناً» و ضمیر «سه» در معرفگی با هم مطابقت کنند یعنی از این محدودیت تخطی نکنند باز هم همان گزینه ۲ بهینه شناخته می‌شد.

اساساً، یکی از بارزترین مزیت‌های نظریه بهینگی این است که لازم نیست گزینه بهینه از همه محدودیت‌ها تبعیت کند و اولویت برخی از عوامل دستوری بر برخی عوامل دیگر ما را به سمت و سوی تعبیر صحیح رهنمون می‌سازد. اما آنچه باعث شده گزینه ۷ نتواند بهینه شناخته شود به ساختار شرطی جمله برمی‌گردد؛ گزینه ۷ به خاطر فاصله‌ای که بین مبتدا در فعل شرط و مبتدای جمله بعدی رخ می‌دهد برخلاف گزینه ۲ از محدودیت پیوستگی تخطی می‌کند. به عبارت دیگر، ما محدوده دسترس‌پذیری مرجع عناصر ارجاعی درونداد را به جای اینکه فقط به بند جواب شرط محدود کنیم، به کل ساختار جمله شرطی بسط داده‌ایم. اما اگر ساختار جمله شرطی را بشکنیم و

اصلاً آن را دو جمله مستقل در نظر بگیریم هر دو گزینه ۲ و ۷ بهینه شناخته می‌شوند.

باید توجه داشت که نتیجه بدست آمده از تابلوی مزبور نادرست است زیرا به عقیده تقریباً تمام مترجمان و مفسران ضمیر «هو» (نمایه ۵) به شیطان برمی‌گردد و «سه» (نمایه ۶) به «من» (رجوع شود به میردهقان و بازوبندی: ۱۳۹۲: ۱۶۳).

نمونه چهارم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»
(کهف/۱)

«ستایش خدایی را که این کتاب [آسمانی] را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن نهاد.»

«فَيَمَّا لِيُذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (کهف/۲)

«[کتابی] راست و درست تا [گناهکاران را] از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست.»

تابلوی ۶: شناسایی مرجع ضمائر غایب در مواجهه با تعدد مرجع‌های بالقوه

همترازی	پیوستگی	معرفگی	ضمیری- شدگی-مرکز ارجح	دستر س- پذیری	انفصال	مطابقت	اجتناب ب از تناقض	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ۱ أَنْزَلَ ۲ عَلَىٰ عَبْدِهِ ۳ الْكِتَابَ ۴ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ ۵ عِوَجًا
					*			۶=۲، ۷=۲
								۶=۲، ۷=۴ ☞
								۶=۲، ۷=۵ ☞
*	*							۶=۴، ۷=۲
*	*		*		*			۶=۴، ۷=۴
*	*		*					۶=۴، ۷=۵

*	*		*					۶=۵، ۷=۲
*	*		*					۶=۵، ۷=۴
*	*		*		*			۶=۵، ۷=۵
*	*	**	*	**				۶، ۷ ∉ {۵، ۴، ۱}

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که در مورد ساختار کلی این آیه اتفاق نظری وجود ندارد. برخی «واو» را در آیه مذکور عطف گرفته‌اند و برخی جواز بر حالیه یا معترضه بودن آن نیز داده‌اند، و آیه را به تأخیر و تقدیم هم تأویل کرده‌اند (برای مثال، طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۲۸/۱۳-۳۲۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۲۰۰/۱۵؛ زمخشری، ۱۴۱۵ق: ۷۰۲/۲؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۱۳۸/۱۵؛ درویش، ۱۴۱۵ق: ۵۳۱/۵).

با این وجود، آنچه در روند تحلیل مسلماً اثرگذار است این است که جمله دوم آیه را فارغ از هرگونه ساختاری بتوان در قبال محدودیت‌های همترازی و پیوستگی و ضمیری‌شدگی- مرکز/ارجح سنجید. حرف «واو» به کار رفته در آیه تأثیر زیادی روی این مسئله دارد.

در واقع تحلیلی که ما در اینجا به دست داده‌ایم با فرض عاطفه بودن این حرف صورت پذیرفته است. اگر حالیه بودن این حرف مدنظر قرار بگیرد مسلماً تنها گزینه ۳ به عنوان بهینه معرفی می‌شد. زیرا «واو» حالیه عموماً پس از صاحب حال که اسمی معرفه است می‌آید، و چون حال هیئت صاحبش را بیان می‌کند، پس ضمیر «ه» در جمله حالیه باید به «الکتاب» برگردد.

گرچه طبق تحلیل ما هیچ کدام از گزینه‌های برون‌داد از محدودیت مطابقت و محدودیت اجتناب/از تناقض تخطی نکرده- اند، ولی گزینه‌های ۷ و ۸ توان بالقوه برای تخطی از محدودیت اجتناب/از تناقض را دارند. با وجود این، در استفاده از این محدودیت باید حداکثر احتیاط لازم را به کار برد که مبادا به اشتباه گزینه‌های احتمالی برای بهینه شناخته شدن را از دور رقابت خارج سازیم.

تقریباً اکثر مفسران و مترجمان قرآن کریم در مورد ضمیر «ه» بکار رفته در «له» اتفاق نظر دارند که به «الکتاب» بر می‌گردد به جز یکی دو مورد که آنرا به «عبد» ارجاع داده‌اند (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۳۹۲/۱-۳۹۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۳۱۷/۵). «قیماً» هم تا جایی که بررسی شد، فقط در یکی دو مورد به «عبد» تفکیک شده است (بلاغی، ۱۳۸۶ق: ۱۰۵/۴).

ابن عربی، ۱۴۲۲: ۳۹۲/۱-۳۹۳) و در بقیه تفاسیر و ترجمه‌ها به همان «الکتاب» ارجاع داده شده است. و این نکته بسیار جالب توجه یعنی ارجاع یک عنصر نکره «قیماً» به عناصری معرفه پیش از خود تمرکز اصلی بحث ما در این نمونه تحلیل را شکل می‌دهد. اما ضمیر مستتر «هو» در «بندر» در بین تفاسیر و ترجمه‌های انگلیسی و فارسی به سه عنصر تفکیک شده است: «الله»، «عبد» (حضرت محمد (ص)) و «الکتاب» (قرآن کریم). حال ببینیم چارچوب نظری ما به چه نحو این عناصر را از هم تفکیک می‌کند.

برای بخش اول آیه (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ) نیازی به ارائه تابلو نمی‌بینیم هم به این خاطر که تمرکز بحث روی آن نیست و هم به این دلیل که شرایط بسیار واضح و آشکار است؛ با سه عنصر پیش‌ارجاعی «الذی»، «هو مستتر» و «ه» در «عبد» روبرو هستیم که یک مرجع هم بیشتر برای آن قابل تصور نیست و آن مرجع ذات مقدس خداوند متعال (الله) است. آنچه در تابلوی ۶ مشهود است بهینه شناختن دو گزینه‌ای است که در دنیای واقع با دیدگاه مفسران و مترجمان همخوانی دارد.


استفاده از این محدودیت وقتی مجاز دانسته می‌شود که واقعاً دلیل واضح و معتبری برای این کار وجود داشته باشد. لذا با این تفاسیر، اگر ضمیر در «له» به کتاب برگردد، جمله مورد بحث جمله حالیه است از کتاب. و کلمه «قیماً» آن گونه که از کتاب فهمیده می‌شود عنصر حال بعد از حال است. زیرا خدای تعالی در مقام ستایش خویش است؛ از این جهت که کتابی نازل کرده و به صفت نداشتن اعوجاج متصف است، و از این جهت که آن کتاب بر تاملین مصالح جامعه بشری قیم است. پس به هر دو صفت بذل عنایت شده، آن هم بطوری مساوی، و همین اقتضاء می‌کند که جمله مزبور حالیه باشد، و «قیم» نیز حال دوم باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳/۳۲۸-۳۲۹).

در درونداد مورد بحث ما در تابلوی ۷، «لام» برای تعلیل آمده و «ینذر» مضارع منصوب به «لام» است. مفعول اول محذوف و

تقدیر آن «الکافرین» و «بأساً» مفعول به دوم و «شدیداً» صفت برای «بأساً» محسوب می‌شود. بحث در مورد «قیماً» از لحاظ رابطه هم‌مرجعیت با عناصر دیگر با توجه به ملاحظاتی که در زیر می‌آید نمی‌تواند برای تحلیل ما کارگشا باشد. ولی این دلیل نمی‌شود که «قیماً» به واسطه اینکه عنصری نکره است نتواند پیش‌ارجاعی محسوب شود. به عبارت دیگر، این عنصر با توجه به شواهد موجود در درونداد صرفاً می‌تواند عنصری مرجعدار و در تعامل با عناصر دیگر محسوب می‌شود نه عنصری برخوردار از رابطه هم‌مرجعی.

تابلوی ۷: تفکیک عنصر مرجعدار پلساز

اقتصاد ارجاعی	همترازی	پل‌ها قابل فهم‌اند	پیوستگی	معرفی گی	ضمیری- شدگی-مرکز ارجح	دستر س- پذیری	انفصال	اجتناب از تناقض	اَلَّذِي ۲ اَنْزَلَ «هُوَ» مَسْتَرٌّ ۳ عَلٰى عَبْدِهِ ۴ اَلْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ «هُوَ» مَسْتَرٌّ ۵ لَهٗ ۷ عَوْجًا (۱) قِيَمًا ۸ لِيُنْذِرَ «هُوَ» مَسْتَرٌّ ۹ بِاَسَا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ ۱۰
*		*		*					۸=۲، ۹=۲، ۱۰=۲
*		*		*				*!	۸=۲، ۹=۲، ۱۰=۴
*		*		*				*!	۸=۲، ۹=۲، ۱۰=۵
*	*	*		*	*			*!	۸=۲، ۹=۴، ۱۰=۲
*	*	*	*	*	*			*!	۸=۲، ۹=۴، ۱۰=۴
*	*	*	*	*	*			*!	۸=۲، ۹=۴، ۱۰=۵
*	*	*	*	*	*			*!	۸=۲، ۹=۵، ۱۰=۲
*	*	*	*	*	*			*!	۸=۲، ۹=۵، ۱۰=۴

*	*	*	*	*	*			*!	$۸=۲, ۹=۵, ۱۰=۵$
*		*		*					$۸=۴, ۹=۲, ۱۰=۲$
*		*		*				*!	$۸=۴, ۹=۲, ۱۰=۴$
*		*		*				*!	$۸=۴, ۹=۲, ۱۰=۵$
*	*	*	*	*	*				$۸=۴, ۹=۴, ۱۰=۲$
*	*	*	*	*	*			*!	$۸=۴, ۹=۴, ۱۰=۴$
*	*	*	*	*	*			*!	$۸=۴, ۹=۴, ۱۰=۵$
*	*	*	*	*	*			*!	$۸=۴, ۹=۵, ۱۰=۲$
*	*	*	*	*	*			*!	$۸=۴, ۹=۵, ۱۰=۴$
*	*	*	*	*	*			*!	$۸=۴, ۹=۵, ۱۰=۵$
*				*					$۹=۲, ۱۰=۲$  $۸=۵$
*				*				*!	$۸=۵, ۹=۲, ۱۰=۴$
*				*				*!	$۸=۵, ۹=۲, ۱۰=۵$
*	*		*	*	*				$۸=۵, ۹=۴, ۱۰=۲$
*			*	*	*			*!	$۸=۵, ۹=۴, ۱۰=۴$
*	*		*	*	*			*!	$۸=۵, ۹=۴, ۱۰=۵$
*	*		*	*	*				$۸=۵, ۹=۵, ۱۰=۲$
*	*		*	*	*			*!	$۸=۵, ۹=۵, ۱۰=۴$
*	*		*	*	*			*!	$۸=۵, ۹=۵, ۱۰=۵$
		*				*			$\{۵, ۴, ۲\}, ۹=۲, ۱۰=۲$ $۸ \notin$
		*				*		*!	$\{۵, ۴, ۲\}, ۹=۲, ۱۰=۴$ $۸ \notin$
		*				*		*!	$\{۵, ۴, ۲\}, ۹=۲, ۱۰=۵$ $۸ \notin$
	*	*	*		*	*			$\{۵, ۴, ۲\}, ۹=۴, ۱۰=۲$ $۸ \notin$
	*	*	*		*	*		*!	$\{۵, ۴, ۲\}, ۹=۴, ۱۰=۴$ $۸ \notin$

	*	*	*		*	*		*!	{۵،۴،۲}، ۹=۴، ۱۰=۵ ۸£
	*	*	*		*	*			{۵،۴،۲}، ۹=۵، ۱۰=۲ ۸£
	*	*	*		*	*		*!	{۵،۴،۲}، ۹=۵، ۱۰=۴ ۸£
	*	*	*		*	*		*!	{۵،۴،۲}، ۹=۵، ۱۰=۵ ۸£

دیگر رقبای اصلی خود یعنی گزینه اول و گزینه ۱۵ می‌برد و به عنوان گزینه بهینه معرفی می‌شود. درست است که نتیجه تحلیل تابلوی ۷ با دیدگاه برخی از مفسران و مترجمان همخوانی دارد، ولی برخلاف نتیجه تحلیل تابلوی ۶، تابلوی ۷ قادر نیست تعبیرات واقعی دیگری که از سوی بقیه مفسران و مترجمان مطرح شده را شناسایی کند. این رفتار دوگانه چارچوب نظری پژوهش در قبال برداشت‌های گوناگون از درونداد مسئله‌ای است که می‌تواند موضوع پژوهشی مجزا را به خود اختصاص دهد. به علاوه، بررسی همه چالش‌های پیش‌روی این مبنای نظری نیز با در نظر گرفتن ساختارهای زبانی متفاوت و بیکره معینی دیگر از آیات قرآن نیاز به بررسی بیشتر دارد.

۶- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین رابطه معرفگی با مرجع‌داری در ارتباط با تفکیک عناصر پیش‌ارجاعی در زمینه قرآن کریم صورت گرفت. نتایج پژوهش، فرضیات ما در پاسخ به سؤالات مذکور را تأیید می‌کند. اهم نتایج این پژوهش بدین شرح است:

۱) در نمونه‌های مورد بحث در این پژوهش نشان داده شد که فاصله ساختاری بوجود آمده بین بند اول جمله شرطی و جواب شرط و همچنین بین مبتدا و خبر (به واسطه ظهور حرف عطف و وجود حال) باعث نارسایی در شناسایی مرجع عناصر پیش-ارجاعی خواهد شد. در این نمونه‌ها دسترس‌پذیری عنصر پیش-

از این رو، هر جا در این تابلو نشانه (=) درمورد نمایه ۸ به کار رفته است به معنای رابطه پیش‌ارجاعی این نمایه با عنصر طرف راست خود است. ولی نشانه تساوی برای روابط دیگر بین نمایه‌ها به معنای هم‌مرجعیت است. نگارندگان سعی داشتند این مطلب را در دو تابلوی مجزا نشان دهند، ولی این کار با محدودیت‌هایی روبرو بود که مسئله را دشوار می‌ساخت. لذا، به ناچار روند مذکور را برگزیدند. چنین فرضی درباره مرجع‌داری «قیما» ایجاب می‌کند که ما در سلسله مراتب محدودیت‌ها از دو محدودیت «پل‌ها قابل فهم/ند» و «اقتصاد ارجاعی و نادیده نگرفتن وقوع مرجع‌دارها» نیز بهره ببریم. آنچه در تحلیل این نمونه مهم است، این است که «قیما» باید به گونه‌ای با عناصر قبلی رابطه یا به زبان تخصصی پلی برقرار کند تا ضمن کسب هویت، بتواند تعبیری صحیح و بهینه را در قالب ساختار زبانی معتبر بدست دهد. اما آیا این چنین رابطه و پلی در واقع امر وجود دارد یا خیر؟ جواب مثبت است. این پل از طریق جمله حالیه و توضیحی که خود «قیما» برای «الکتاب» یعنی صاحب حال می‌دهد ساخته می‌شود. به عبارت دیگر، رابطه پل‌ساز ما با دو عامل شکل گرفته است: عامل اول، همان جمله حالیه اول است- با فرض حالیه بودن «واو»- که زمینه را برای فهمیدن حال دوم فراهم کرده و عامل دوم، نکره و منصوب بودن خود «قیما» (به عنوان حال دوم). گزینه بهینه ما در این تابلو تنها به دلیل عدم تخطی از محدودیت «پل‌ها قابل فهم/ند» رقابت را از

زمینه کارآمدتر از توجیحات مذکور است، زیرا در این صورت نیازی نیست که حتماً عنصر پیش‌ارجاعی با مرجع خود به لحاظ معرفگی مطابقت کند. از این رو، حتی اگر در تابلوی ۵ «شیطاناً» و ضمیر «ه» در معرفگی با هم مطابقت کنند، یعنی از این محدودیت تخطی نکنند، باز هم همان گزینه ۲ در تابلوی مذکور بهینه شناخته می‌شد. اصلاً یکی از بارزترین مزیت‌های نظریه بهینگی این است که نیاز نیست گزینه بهینه از همه محدودیت‌ها تبعیت کند، و اولویت برخی از عوامل دستوری بر برخی عوامل دیگر ما را به سمت و سوی تعبیر صحیح رهنمون می‌سازد. اما این توضیحات فقط یک بعد از رابطه بین عنصر پیش‌ارجاعی با مرجع خود را در برمی‌گیرد. بعد دیگر قضیه این است که عنصری نکره به عنصری معرفه و مشخصاً ضمیر در جمله قبل ارجاع داده شود. این یک امر طبیعی است که یک عنصر نکره نمی‌تواند با عنصری معرفه بویژه یک ضمیر، قبل از خود هم-مرجع شود. با این حال هیچ مانعی وجود ندارد که چنین عنصری نتواند در تعامل با یک عنصر معرفه در جمله قبل از خود باشد. به عبارت دیگر، رابطه هم‌مرجعیت خیر ولی مرجعداری آری. توضیح مطلب اینکه، عنصر نکره در صورتی که دلیل محکمی در مورد تعامل و رابطه‌اش با عنصری ماقبل خود در اختیار داشته باشد می‌تواند صرفاً به چنین عنصری ارجاع داده شود، نه اینکه لزوماً با آن هم‌مرجع یا هم‌نمایه باشد. دلیل تعامل می‌تواند شمول معنایی عنصر نکره با عنصر معرفه باشد؛ ممکن است عنصر نکره جزء یا بخشی از عنصر معرفه باشد؛ این رابطه می‌تواند ناشی از هم‌معنایی، چندمعنایی یا هرگونه رابطه معنایی دیگر نیز باشد. در واقع، این‌گونه روابط باید نقش پلی را برای ایجاد تعامل بین عنصر نکره و عنصر معرفه برقرار کنند. به زبان تخصصی به چنین عنصر نکره‌ای یک عنصر مرجعدار «پل‌ساز» گفته می‌شود. چنین عنصری را برای نمونه می‌توان در تابلوی ۷ مشاهده کرد. لذا، مرجعداری الزاماً با معرفه بودن در تعامل نیست. در واقع، رابطه بین یک عنصر

ارجاعی به مرجع بالقوه خود با مانع مواجه می‌شود و گزینه‌ای غیر از گزینه واقعی به عنوان گزینه بهینه شناخته می‌شود. در واقع چارچوب نظری ما هیچ تئوری برای چنین شرایطی نپنداشیده است. در عین حال، اگر این فاصله بوجود نیامده باشد تحلیل با مشکلی مواجه نمی‌شود (به پیوست ۱ رجوع شود).

۲) ضمائر برای اینکه به مرجع بهینه خود دست یابند، می‌توانند به راحتی با عناصر نکره قبل از خود، هم‌مرجع باشند، حتی اگر این کار به تخطی از محدودیت «معرفگی» منجر شود. در واقع، ضمیر در جمله فعلی (فرضی) ما باید طبیعتاً به یکی از عناصر جمله قبلی خود ارجاع داده شود (توجه داشته باشید که ما پس-ارجاعی‌ها را در اینجا منظور نکرده‌ایم). از طرفی، عموماً، اصل در مرجع ضمیر این است که معرفه باشد، چون باعث ابهام‌زدایی از ضمیر می‌شود، و گرنه کاربردی نخواهد داشت. از این رو، ضمیر در وهله اول به دنبال عنصری معرفه به عنوان مرجع خود می‌گردد، اگر چنین عنصری وجود داشت که با ضمیر هم‌مرجع خواهد شد. ولی اگر چنین عنصری وجود نداشت، دو حالت پیش روی ضمیر وجود خواهد داشت: ضمیر یا به یک عنصر نکره یا به یک ضمیر دیگر در جمله قبل باید ارجاع داده شود. از آنجا که خود ضمیر نمی‌تواند به عنوان مرجع یک عنصر پیش‌ارجاعی قرار گیرد، چون که ارجاع به مثل خود داده می‌شود (و نمی‌تواند در مشخص و معلوم بودن ضمیر جمله فعلی برای ما هیچ نقشی را ایفا کند)، لذا ضمیر باید خود را با عنصر نکره هم‌نمایه سازد. برای نمونه، در تابلوی ۵، «شیطاناً» (نکره) با ضمیر «ه» (معرفه) هم‌نمایه شده است. دقت کنید که اگر ما مفهوم تخطی‌پذیری محدودیت را در اختیار نداشتیم، ناگزیر باید برای تبیین مسئله مذکور دست به توجیحاتی از این قبیل می‌زدیم: برای مثال، صحبت‌هایی که گاهی در مورد نکره موصوفه زده می‌شود یا اینکه ضمیر معرفه در لفظ و نکره در معناست، یا اینکه نکره جنس افاده معرفه می‌کند. نویسندگان سطور حاضر بر این باورند که تبیین چارچوب نظری پژوهش حاضر در این

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.

زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ م.). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، تصحیح محمد عبدالسلام شاهین. بیروت: دارالکتب العلمیه.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.

میردهقان، مهین ناز (۱۳۸۷). *حالت نمایی افتراقی در زبان‌های هندی/اردو، پشتو و بلوچی، در چارچوب بهینگی و اثرنشی*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

میردهقان، مهین ناز؛ بازوبندی، حسین. (۱۳۹۲). «عناصر ارجاعی در قرآن کریم بر مبنای چارچوبی تلفیقی از نظریه‌های زبان‌شناختی بهینگی و مرکزیت». *فصلنامه قرآن و مطالعات زبان‌شناختی*. دوره اول، ۱۸۵-۱۴۷.

بول، جورج (۱۳۸۵). *کاربردشناسی زبان*. ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر. تهران: سمت، چاپ دوم.

Beaver D (2004). "The optimization of discourse anaphora." *Linguistics and philosophy*, 27(1), 3-56.

Blutner, R. (2000). Some Aspects of Optimality in Natural Language Interpretation, *Journal of Semantics* 17, 189-216.

Bresnan J (2001). "The emergence of the unmarked pronoun." *In Legendre G, Grimshaw J & Vikner S (eds.) Optimality-Theoretic Syntax*. Cambridge, MA: MIT Press. 113-142.

Brown, G. and Yule G. (1983). *Discourse Analysis*. Cambridge University Press.

پیش‌ارجاعی با مرجع خود به لحاظ معرفگی دوطرفه است. یعنی، از یک سو، یک عنصر معرفه در جمله (فرضی) فعلی می‌تواند به یک عنصر نکره در جمله قبلی ارجاع داشته باشد، و از سوی دیگر یک عنصر نکره در جمله فعلی می‌تواند به یک عنصر معرفه در جمله قبلی دلالت داشته باشد. با این توضیح که، رابطه طرف دوم الزاماً از نوع مرجعداری است نه هم‌مرجعیت.

۳) نهایتاً اینکه، مبنای نظری پژوهش ضمن کسب موفقیت در موارد متعدد با چالش‌هایی نسبتاً جدی نیز روبروست، از جمله ۱. بعضاً ناتوانی در شناسایی مرجع پیش‌ارجاعی‌ها در موارد خاص به هنگام مواجهه با فاصله ساختاری بوجود آمده بین عنصر پیش‌ارجاعی با مرجع خود؛ ۲. عدم امکان استنباط چند تعبیر واقعی بر مبنای ابزار پژوهش یعنی تابلوهای بهینگی. با وجود این، با توجه به نتایج حاصل از پژوهش حاضر، به نظر می‌رسد که امکان ایجاد الگوریتمی نظام‌مند و دقیق در چهارچوب رویکرد مرکزیت و بهینگی از طریق مطالعات علوم رایانه یا زبان‌شناسی رایانشی برای تفکیک عناصر ارجاعی در کل متن قرآن کریم دست‌یافتنی خواهد بود. امید است که با توجه به ضرورت چنین کاری، پژوهش حاضر راه را برای چنین امری هموار ساخته باشد.

کتابنامه:

ابن عربی ابو عبدالله، محیی الدین محمد. (۱۴۲۲ ق.). *تفسیر ابن*

عربی. بیروت: دار احیاء التراث العرب.

بازوبندی، حسین. (۱۳۹۰). «تحلیل نظام عناصر ارجاعی در قرآن کریم بر مبنای چهارچوب تلفیقی از بهینگی و مرکزیت». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی تهران.

بلاغی، سید عبد الحجت. (۱۳۸۶ ق.). *حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر*. قم: انتشارات حکمت.

- Haghighi, Aria and Klein, Dan. (2010). Coreference resolution in a modular, entity-centered model. In *Human Language Technologies: The 2010 Annual Conference of the North American Chapter of the Association for Computational Linguistics*, pages 385–393. Association for Computational Linguistics.
- Hammami, Souha, Belguith, Lamia, and Ben Hamadou, Abdelmajid. (2009). Arabic Anaphora Resolution: Corpora Annotation with Coreferential Links. *The International Arab Journal of Information Technology*, Vol. 6, No. 5.
- Kehler, A. (1997) ‘Current theories of centering and pronoun interpretation: a critical evaluation’. *Computational Linguistics*, 23 (3), 467–475.
- McCarthy, John J. (2008). *Doing Optimality Theory: Applying Theory to Data*. Blackwell Publishing Ltd.
- Mineur, Anne-Marie (2006). *The resolution of bridging anaphora in OT*. *D R A F T O F February 23*, 2006.
- Mitkov, R. (1996) ‘Pronoun resolution: the practical alternative’. Paper presented at the *Discourse Anaphora and Anaphor Resolution Colloquium (DAARC)*, Lancaster, UK. Also appeared in Botley, S. and McEnery, A. (Eds.) (2000) *Corpus-based and computational approaches to discourse anaphora*, 189–212. Amsterdam/Philadelphia: *John Benjamins*.
- Mitkov, R. (1998). ‘Robust pronoun resolution with limited knowledge’. *Proceedings of the 17th International Conference on Computational Linguistics (COLING’98/ACL’98)*, 869–875. Montreal, Canada.
- Charniak, Eugene and Elsnar, Micha. (2008). EM Works for Pronoun Anaphora Resolution. *Proceedings of the 12th Conference of the European Chapter of the Association for Computational Linguistics on EACL 09*. Association for Computational Linguistics, pages: 148-156.
- Cherry, Colin and Bergsma, Shane. (2005). “An Expectation Maximization approach to pronoun resolution”. In *Proceedings of the Ninth Conference on Computational Natural Language Learning (CoNLL-2005)*, pages 88–95, Ann Arbor, Michigan, June. Association for Computational Linguistics.
- Chomsky, Noam. (1981). *Lectures on Government and Binding*, Foris, Dordrecht.
- Fischer, S. (2004) “Optimal Binding.”. *Natural Language and Linguistic Theory*, 22, 481–526.
- Grosz, B. J., Joshi, A. K., & Weinstein, S. (1995). “Centering: a framework for modeling the local coherence of discourse”. *Computational Linguistics*, 21, 203–225.
- Grosz, B. J., Joshi, A. K., & Weinstein, S. (1983). Providing a unified account of definite noun phrases in discourse. *Proceedings of the Twenty-first annual meeting of the Association for Computational Linguistics*. (pp. 44–50). Cambridge, MA: Association for Computational Linguistics.
- Haghighi, Aria and Klein, Dan. (2007). Unsupervised coreference resolution in a nonparametric Bayesian model. In *Proceedings of the 45th Annual Meeting of the Association for Computational Linguistics*, pages 848–855. Association for Computational Linguistics.

Winograd, T. (1972). *Understanding natural language*. New York: Academic Press.

Zeevat, H. (2006). Pragmatics: Optimality Theory. In Keith Brown (Ed.), *Encyclopedia of Language and Linguistics* (pp. 47-51). Oxford: Elsevier.

Zeevat, H. (2007). *Optimal Interpretation as an Alternative to Gricean Pragmatics: Unpublished manuscript*, Universiteit van Amsterdam.

Mitkov, R. (2002). *Anaphora Resolution*. London: Longman.

Mitkov R., Belguith L., and Malgorzata S. (1998) "Multilingual Robust Anaphora Resolution," in *Proceedings of the 3rd International Conference on Empirical Methods in Natural*.

Prince, A., & Smolensky, P. (1993/2004). *Optimality theory: Constraint interaction in generative grammar*. Rutgers University and University of Colorado at Boulder: Technical Report RuCCSTR-2, available as ROA 537-0802. Revised version published by Blackwell, 2004.

۳. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ
فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (نساء/۱۲۴)

۴. مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً
طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل/۹۷)

۵. وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ
سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (إسراء/۱۹)

۷. فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ
كَاتِبُونَ (أنبياء/۹۴)

۸. مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ
أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ
حِسَابٍ (غافر/۴۰)

پیوست ۱: فاصله ساختاری بوجود آمده توسط جمله حالیه (و در برخی آیات با حرف عطف)

الف) عدم موفقیت چارچوب نظری در شناسایی مرجع ضمائر (زیر جملات حالیه خط کشیده شده است).

۱. بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره/۱۱۲)

۲. وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (لقمان/۲۲)

ب) موفقیت چارچوب نظری در شناسایی مرجع ضمائر (زیر جملات حالیه و جمله عاطفه خط کشیده شده است).

۱. وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قَبِمْتُ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ.. (بقره/۲۱۷)

۲. وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ
إِثْمًا مُبِينًا (نساء/۱۱۲)